**انتقادات پسا توسعه گرایان به توسعه :**

همان طور که ذکر شد رویکرد پساتوسعه بر پایه نقد توسعه شکل گرفته است. از همین رو به برخی ار انتقادات آنها اشاره خواهم کرد.

**1.توسعه به مثابه تخریب محیط زیست:** شواهد و قراینی که مبتنی بر مشاهدات و دریافت های تجربی، حاکی از آن است که نقش آدمیان در تخریب طبیعت بعد از انقلاب صنعتی در مقایسه با قبل از آن بسیار بیشتر بوده است. دست ورزیهای انسانها در طبیعت در طی حدود 200 سال گذشته  پیامدهای ویرانگری برای حیات انسان و موجودات زنده داشته که عبارت اند از فرسایش، شور شدن، اسیدی شدن، زوال کمی و کیفی خاک، الودگی منابع آبی به مواد شیمیایی کشاورزی، جنگل زدایی، بیابان زایی، در معرض انقراض  قرار گرفتن گونه های موجودات زنده و اضمحلال زنجیره های غذایی، از بین رفتن تنوع زیستی طبیعت، مقاومت آفات و عوامل بیماریها به مواد شیمیایی، طغیان آفات ثانویه در بوم نظامهای کشاورزی، تخریب لایه اوزن، گرم شدن کره زمین، آلودگی های صوتی در مناطق شهری و تشعشعات مخرب ناشی از فعالیتهای اتمی قدرتهای نظامی و سیاسی که تأثیرات سوئی بر زندگی موجودات زنده می گذارد از قبیل جهش های ژنتیکی و غیره. همه موارد فوق آشکارا نشان از این دارد که  تعهدات اخلاقی آدمیان در قبال محیط زیست شان تناسبی با افزایش تواناییهای علمی و عملی آنها برای استیلا بر طبیعت نداشته است.

انسان عصر جدید با رویکردی ابزاری و فایده گرایانه  با هستی  روبرو می شود. این نوع نگاه انسان مدرن به طبیعت و محیط زیست که ریشه در مبانی اندیشه انسان  بورژوای مدرن دارد، به وضوح در فلسفه اخلاق فایده گرایی توجیه می­شود. در فایده گرایی که بعد از عصر روشنگری و انقلاب صنعتی به مثابه  فلسفه زندگی بورژوازی غربی پذیرفته می شود ، انسان به عنوان سوژه مدرن در مرکز هستی و کائنات قرار می گیرد. در فایده گرایی، فعل اخلاقی آن است که متضمن کسب بیشترین لذت و خوشبختی و دفع بیشترین رنج و درد برای بیشترین افراد جامعه باشد. ایده کلی این رویکرد مبتنی بر اصل فایده است: بیشترین خوشبختی و لذت برای بیشترین افراد جامعه. نتیجه فوری که از این اصل به دست می آید این است که هر گونه مداخله در طبیعت که بیشترین حد آسایش و رفاه را برای آدمیان به بار آورد، مطلوب است.

 تقلیل گرایی نسبت به طبیعت در حاکمیت عقل ابزاری نهفته است که ذاتا اقتدارگرا و سلطه جو می باشد و سودای تسلط بر طبیعت به منظور استثمار آن را دارد.  عقل ابزاری معطوف به قدرت است نه معطوف به کشف حقیقت. نگرش تقلیل گرایانه و مفهوم سوژه دکارتی به کمک علم اثباتی و تجربی، همه توان نظری و عملی خود را به کار می گیرد که چگونه طبیعت را به تسخیر انسان در آورد. در این بینش مکانیکی، ارتباط اشیاء و پدیده ها به شکل ارگانیک و بر هم کنشگر نیست و برای شناخت روابط و پدیده ها جامعیتی منظور نمی شود. در کشاورزی رایج که مبتنی بر این دیدگاه مکانیکی استوار است به خاک نه به عنوان بستری زنده و پویا که در بردارنده مجموعه موجودات زنده و بر هم کنشهای زیستی، فیزیکی و شیمیایی است، بلکه به عنوان صرفا یک محیط فیزیکی غیر زنده نگریسته می شود که انسان این اجازه را دارد با ابزاری که همان عقل اقتدارگرا در اختیارش قرار داده است و با استفاده از ماشین آلات، کودها و آفت کشهای شیمیایی و نهاده های دیگر، ساختار و کارکرد آن را به طور  کلی دگرگون سازد. در این دیدگاه منابع طبیعی همواره به شکل ابزاری و درست به مثابه منابع دیگری همچون نهاده ها و نیروی کار ارزش گذاری شده اند و ارزش ها و کارکرد های زیستی و بوم شناختی طبیعت از نظر دور مانده است. تغییرات و دگرگونی های محیط زیستی بیش از همه زندگی خود انسان را تهدید می نماید.

 در رابطه با نبودن الگوی توسعه ی مناسب و عواقب محیط زیستی آن در ایران نیز می توان به چند نمونه اشاره کرد، مواردی مانند سد گتوند، دریاچه ارومیه و تونل بهشت آباد. سد گتوند از دو جنبه قابل بررسی است یکی از لحاظ پیامدهای اجتمای و پیامدهای زیست محیطی.

این سد زمانی که آبگیری شد به دلیل اطلاعات کم و عدم توجه مسئولین وقت ، در مجاورت بسترهای نمکی ساخته شد و به دلیل عدم بستر سازی مناسب برای سد به تدریج توده های نمک به داخل آب نفوذ کرده و در نهایت آب شیرین رودخانه به آب شور تبدیل شد که نه تنها اکوسیستم موجود در آن منطقه را تخریب کرده است بلکه موجب ضرر های جبران ناپذیر در کشاورزی و محیط زیست منطقه شده است.

 از جمله پیامدهای اجتماعی سدگتوند می توان به زیر آب رفتن حدود 10 روستا اشاره کرد. تخریب روستاهای منطقه برای روستاییان آنجا تبعات اجتماعی و فرهنگی زیادی داشت. دانش بومی روستاییان این منطقه با تغییر مکان و اسکان در شهر دیگر کاربری نداشته و نتیجه چنین تغییراتی رانده شدن از روابط و بافت های اجتماعی قبل بدون آمادگی لازم برای ورود به فضای اجتماعی جدید بوده است بدین ترتیب روستاییان کارکرد اجتماعی و روستایی خود را ازدست دادند و با بحران های مختلف مانند بیکاری، معضلات اجتماعی مانند اعتیاد، عدم پذیرش اجتماعی و غیره مواجه شدند.

**2.توسعه به مثابه اقتصاد استعماری و اقتصاد توسعه**: کشور های استعمارگر برای اداره کشورهای مستعمره به شیوه اقتصادی جدیدی به نام « اقتصاد توسعه» روی آوردند. در اقتصاد استعماری مسئله ی محوری، چگونگی اداره اقتصادی کشور مستعمره بود در حالیکه در اقتصاد توسعه مسئله اداره جای خود را به مسئله توسعه می دهد که هدفی بیش از اداره یعنی تغییر کشور استعمارزده را نیز لحاظ می کند. اما چیزی که تغییر نمی کند ضرورت حفظ ساختار سلطه است. سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و مؤسسات و نهادهای تحقیقاتی و کاربردی توسعه به علاوه کتابها و فصلنامه هایی که از این زمان همگی با تصاعدی هندسی در داخل و خارج دانشگاههای غرب و با فاصله ای ده، بیست ساله در غیر غرب تکثیر می شدند، در مجموعه ساختارهایی هستند که تحت هدایت مستقیم یا غیرمستقیم امریکا بوجود امده اند. قریب به صد در صد پیشروان نظریه پردازی توسعه، غربی بوده و بعضی نظیر روستو یا هانتیگتون به بدنه اجرایی حاکمیت سیاسی این کشورها تعلق دارند. در عصر توسعه، کارعلم اقتصاد بى‏ارزش کردن دیگر اشکال زندگى اجتماعى بوده است و درنتیجه‏ این فرآیند مهارت به بى‏کفایتى، سنت به قید و بند، و زن و مرد به کالایى به نام نیروى کار، تقلیل مى‏یابند و در بسیارى موارد خردمندى به مثابه نادانى، استقلال به منزله‏ وابستگى، و عبادت به منزله‏ تنبلى، قلمداد مى‏شوند. این همان منطق علمى است که بنیان آن بر کمیابى است و بنیانگذاران علم اقتصاد نیز همین مفهوم را اساس نظریه‏پردازى خود قرار داده اند. کمیابى به معناى کمبود، ندرت، محدودیت، نیاز، نارسایى و حتى قناعت و صرفه‏جویى است.

3**.توسعه به مثابه تصمیم گیری از بالا و عدم توجه به مشارکت** : بیشتر شکست ها در طرحهای توسعه به فقدان مشارکت مردم در فرایند طراحی و اجرای این طرحها نسبت داده شود. اکثریت قاطع آنها در جهت مخالف با استراتژیهای عمل «از بالا به پایین» گام برداشته از مشارکت و روشهای تعامل مشارکتی به عنوان یکی از جنبه های ضروری توسعه حمایت می کردند.

**4.توسعه به مثابه ترویج مادیگرایی:** گفتمان توسعه نه تنها ایجاد بهشت زمینی را ممکن می داند بلکه همچون تجدد امکان آنرا نیز در ساز و کارهای این ـ دنیایی می جوید. بنابراین کار تحقق بهشت زمینی کاری یکسره انسانی است که بدون نیاز به نیروهای غیر این ـ دنیایی و تنها از طریق تفسیر و تصرف پدیده های طبیعی برپایه قوانین آنها انجام می گیرد. برای انجام این مهم تنها چیزی که بدان نیازمندیم عقل، علم و فن آوری است که همگی انسانی و در حوزه امکانات و قابلیت های انسان می باشد. توسعه به هیچ دانش اخلاقی از نوعی که می دانیم نیازمند نیست. همانگونه که تجدد فاقد اخلاق و دانش اخلاقی است، در مجموعه دانش هایی که توسعه مشروط و منوط بدانهاست اخلاق جایی ندارد. توسعه برای ایجاد انسان های مورد نیاز خود اینکار را از طریق اخلاق و دعوتهای اخلاقی انجام نمی دهد، بلکه از طریق روان شناسی و اقتصاد و مجموعه دانش های فنی از این قسم اقدام می کند. توسعه یک مهندسی کلان اجتماعی است که دانش فنی مورد نیازش را از علوم اجتماعی سکولار می خواهد. علوم اجتماعی برای ایجاد دانشی که پیش شرط ضروری و نیاز اجتناب ناپذیر مهندسی توسعه است، عالم و آدم را درصورت موضوعاتی قابل محاسبه، قابل پیش بینی، قابل دست کاری و کلاً قابل اداره و مهار صورتبندی می کند. از این جهت که توسعه با ضرورت ارائه چنین تصویری از هستی همراه است، هر گفتمانی به غیر از گفتمان علوم اجتماعی در تعارض با آن قرار می گیرد.

**5.توسعه به مثابه عام خواهی و اروپا مداری:** این موضوع بدین معنی است که یک جامعه به عنوان ایده­آل و هنجار و سایرین به عنوان انحراف از معیار شناخته شده­اند.این در حالی است که با این اندیشه، بسیاری از دیگر مفاهیم و شاخص­های زندگی خوب و یا «جامعه خوب» به عنوان طرق گوناگون سنجش توسعه مورد غفلت واقع شده­اند. چرا که در امر توسعه همواره غرب، پیشگام و الگوساز بوده است. غالب یا شاید همه نظریه های معروف توسعه ، به نوعی تک خطی بودن مسیر رشد و توسعه را القا کرده اند و همگی توسعه را در امتداد الگوها و تجربه اروپای غربی ، دنبال کردند.

 اما رویکرد پساتوسعه به دنبال جایگزینهای دیگری برای توسعه بوده و معمولاً به دنبال ترکیبی از عناصر سنتی و مدرن فرهنگ و اجتماعات محلی، می باشد تا به کنترل مجددی در زمینه های سیاسی، اقتصادی و دانش، در تقابل با دولت، سرمایه داری جهانی و علم، دست یابد

**6.توسعه به مثابه روایت و فرا روایت:** ایده اصلی پسامدرن و در راستای آن پسا توسعه، ویژگی تکثرگرایی است. یک جامعه تکثرگرا به فرهنگ های اقلیت اجازه می دهد سنتهای خود را حفظ کنند .ایده نقد فراروایت ها را می توان از اندیشه لیوتار- به عنوان یکی از متفکرین پسامدرن- استناد کرد که در تعریف پسامدرن، از عدم ایمان و ناباوری به هر گونه روایت کلان یا فراروایت، تأکید می کند و مسئله دانش بومی و محلی شدن یا دانش روایتی را مورد توجه قرار می دهد. به نظر لیوتار هر گفتمانی که برای اثبات درستی و مشروعیت خود به این کلان روایت ها رجوع می کند، مدرن نامیده می شود. بنابراین پسامدرن ها نیز به این فراروایت ها بی اعتماد و بدگمان اند و نوعی بدبینی و شک عمیق نسبت به هگل، مارکس و هر شکلی از فلسفه عام یا جهانی وجود دارد. به عقیده پسا توسعه گرایان توسعه یک فرروایت است و یک نسخه کلی است . ساتوسعه به عنوان پارادایمی در جهت رد تحمیل سبک زندگی طبقه متوسط بر اکثریت مردم، شناخته شده که به پذیرش تنوع در سبکهای زندگی و شیوه محلی اعتقاد داشت.

**7.توسعه به مثابه عدم توجه دانش بومی** : پساتوسعه گرایان بر این باروند که دانش بومی را باید در توسعه یک منطقه و محله در نظر گرفت. و دانش بومی باید در تصدی گری مورد توجه قرار گیرد.

\* از آنجایی که پسا توسعه گرایان نسخه جایگزینی ارائه نمیکنند این مساله نقطه ضعف آنها به حساب می آید. در طی ارائه تان نمونه هایی از ایران مثال زدید، این نمونه ها نمی تواند مصداق خوبی برای عملکرد نامناسب توسعه و یا نشان دادن تبعات منفی آن باشد زیرا در ایران حتی همان نمونه توسعه کلاسیک هم رخ نداده است که بتوان براساس آن توسعه کلاسیک را مورد انتقاد قرار داد. دیدگاه پسا توسعه گرایان جزء دیدگاه های رادیکال است و بایستی به انتقاد های آنها توجه کرد از آن جهت که به بازسازی و برطرف کردن نقاط منفی و یا کاستی های توسعه کلاسیک پرداخت نه اینکه رویکرد ضد توسعه ای آن را مد نظر قرار داد. و این نکته که جامعه پویاست و نمی توان گفت که جامعه ای را می توان از حرکت نگه داشت و یا با فشار چیزی را به آن تحمیل کرد. نگاه پسامدرن به قرائت خاصی از مدرنیسم و توسعه توجه میکند و این قرائت نمی تواند بیانگر همه جوانب توسعه و مدرنیسم باشد. (بالکانی )

\*تصور من این است که انسان ها در مناطق مختلف و جغرافیای متفاوت به صورت کلونی هایی بودند که هرکلونی زیست بوم خاص خود را داشته است تا زمانی که عامل جمعیت و پیشرفت و صنعت سبب شد که کلونی ها به یکدیگر نزدیک شوند درنتیجه این مواجه کلونی ها به تدریج شبیه یکدیگر شدند و در هم ادغام شدند منتها کلونی که غالب بود توانست فرهنگ و نحوه ی زیست خود را به سایرین القا کند. عامل دوم فناوری اطلاعات است .اتفاقی که رخ داده این است که جامعه هوشمند وتوسعه یافته فرهنگ خود را از طریق صنعت و تکنولوژی وارد سایر جوامع می کند از آن جاییکه خالق این تکنولوژی و صنعت یک فرهنگ و نظام ارزشی خاص بوده است در نتیجه آن فرهنگ خاص در میان سایر فرهنگ ها برتر ی میابد وارزش های خود را بر دیگران غالب میکند.(فرهاد نیا)

\* ببینید ماهیت علم اقتصاد خوب است منتها مشکلات و تبعات منفی که پساتوسعه گرایان به آن اشاره میکنند ناشی از علم اقتصاد نیست و نمی توان این تبعات منفی را برآیند به کارگیری علم اقتصاد دانست. درحقیقت برای توسعه اقتصاد بسیار مهم است و البته باید در کنار آن به سایر علوم مانند علوم اجتماعی هم توجه شود. آنچه که منجر به اثرات اجتماعی منفی می شود ناشی از سیاست ها و مدیریت کلان نامناسب و نادر ست است. لازم به ذکر است که خود توسعه پدیده ای با تاریخ طولانی نیست بلکه پدیده نوظهوری است و اثرات منفی توسعه ابتدا در خود اروپا و کشورهای غربی شناسایی شده است و خود پدید آورندگان توسعه پیش از بقیه به نقد نظری و عملی توسعه پرداختند. باید توجه داشت که جامعه یک پدیده ی منفعل نیست و در مواجه با هر تکنولوژی و فناوری جدیدی کنش خاصی دارد اما به نظر میرسد که پسا توسعه گرایان جامعه را موجودی منفعل در نظر گرفته اند.(نوری)

\*اینکه پسا توسعه گرایان توسعه را یک نسخه دستوری و صرفا از بالا به پایین و با اهداف استعماری میبینند را نمیتوان پذیرفت. نمی توان گفت طراحان توسعه نیت مغرضانه و سو استفاده گرایانه و استعماری داشته اند بلکه نقش و نیت انسانی و دلسوزانه هم وجود داشته است و تاحد زیادی از دنبال کردن توسعه و کمک به سایر کشورها برای رسیدن به توسعه ناشی از جبر دانشیست. به بیان دیگر وقتی فردی یا گروهی به وضعیت و مطلوبیت بیشتری دست میابد وضعیت سایرین را هم با آن میسنجید و به این نتیجه میرسید که بین مطلوبیت و رضایتمندی آنها فاصله زیادی وجود دارد و تلاش میکنید که آنها را نیز به آن نقطه برساند. مساله توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی تا پیش از طرح ترومن نیز مطرح بوده است. ترومن دستور کار اجتماعی که برای توسعه تعریف شده بود را تبدیل به دستور کار سیاسی کرد. اما موضوع اصلی اینجاست که اساسا رویکرد پسا توسعه به این سوال پاسخ نمی دهد که آیا سیاست های توسعه منجر به حفظ امنیت و بهتر شدن امنیت جهان شده و یاآنرا ناامن تر کرده است؟

 شاخص های عدم امنیت مانند : تعدا جنگ ها ، تلفات جنگی، میزان انباشت تسلیحات و جنگ افزارها، افزایش ظرفیت جنگ آوری نشان می دهد که جهان بعد از توسعه ناامن تر شده است.برای مثال تعداد پناهندگان از سال 1936 تا 2014 نشان می دهد که شمار آوارگان در سال 2014 بیشتر از همه سالها بوده است و به حدود 57 میلیون پناهنده در سطح جهان رسیده است. شاخص هایی مانند نابرابری در دسترسی به اطلاعات، قدرت و ثروت نیز می تواند بر ناامنی تاثیر بگذارد. از نقطه نظر امنیت بیشتر می توان توسعه را نقد کرد. از طرف دیگر در مورد دانش بومی نیز میتوان مساله امنیت را بررسی کرد به بیان دیگر نظم سیاسی حاکم بر یک کشور برآیندی از انباشت فرهنگی ، ارزشی ، سیاسی حاکم بر آن جامعه است و به نوعی ناشی از دانش بومی سیاسی آن محیط جغرافیایی است و زمانیکه این نظم سیاسی از بیرون دستخوش تغییر شود و نظم جدید و برون زایی به یک جامعه ای تزریق شود که با مولفه های بومی آن هم خوانی نداشته باشد منجر به شکل گیری دولت های شکست خورده میشود. (دیوسالار)